

نفس (نفس اماره)

درس: کلیات علوم عقلی

گردآورنده: مصطفی محدثیان



پیشگفتار:

انسان در مقام خلیفه الهی، برای نیل به لقاء الله، باید در خط مستقیم دین الله یا نور هدایت رسول الله طی طریق نماید ولی از آنجا که رسیدن به این کمال معنوی ملازم با موانع و مخاطرات فراوان از جمله وساوس شیطانی و امیال نفسانی بوده که سد راه این معراج روحانی در طول حیات مادی است، لذا انسان نیازمند هدایت و راهنمایی است. پس انسان برای رسیدن به کلمه الله و قلۀ تکامل باید موانع و حجاب‌ها را کنار بزند تا بتواند به هدف اصلی خلقت دست یابد یکی از آن موانع بسیار خطرناک نفس اماره می‌باشد زیرا این نفس همواره انسان را به انحراف و خلاف تکامل بلکه موافق با پستی و حیوانیت محض پیش‌تاز است پس انسان باید با آن مبارزه و آن را مهار کند. نسخه‌ای که در پیش رو دارید سخنی است گر چه مختصر در مورد نفس اماره که امیدوارم مفید واقع شود.

تعریف نفس:

در قرآن نفس به معنی خود و شخص بکار رفته است. عبارتی از مرحوم ملا صدرا: «فکل قوة لجسم طبیعی من شأنها ان تفعل فعلاً باستخدام قوة اخرى تحتها فهي عندنا نفس» قوه و نیروی موجود در جسم طبیعی که بتواند با استفاده از قوای دیگر کاری انجام دهد به آن نفس گفته می‌شود.

و اما تعریفی دیگر «کمال اول لجسم طبیعی آلی یصدر عنه کمالاته الثانیة» نفس عبارت است از کمال اول برای جسم طبیعی که دارای آلت و قوی است و از او کمالات ثانی صادر می‌شود. و اما در قرآن کلماتی مانند قلب، صدر، روح، شاکله به همان معنای نفس بکار رفته است.

حقیقت نفس از نظر قرآن:

قرآن شریف به طور سربسته و مجمل، واقعیت نفس انسانی را بیان می‌کند: که این نفس امانتی است الهی. و از نظر انفعال و پذیرش، موجودی است نامتناهی که اگر در صراط مستقیم و به سوی کمال حرکت کند صفات جمیله و جلیله را به طور نامتناهی می‌پذیرد. و اگر از صراط مستقیم منحرف شود صفات رذیله و خبیثه را در حد نهایی می‌پذیرد. پس نفس انسان از دو بعد نامتناهی است، هم از بعد کمال و هم از بعد زوال. (۱)

اقسام نفس در قرآن:

الف) نفس ملهمه:

خداوند متعال می‌فرماید: «و نفس و ما سویها. فالهمها فجورها و تقویها.» [شمس، ۷ و ۸] سوگند به نفس و آنکه او را به کمال آفرید. و به او شر و خیر را الهام کرد؛ شاید خداوند از آن جهت نفس را ملهمه نامیده است که بدون تعلیم و فراگیری فضایل و رذایل را درمی‌یابد و می‌شناسد. (۲)

ب) نفس لوامه:

خداوند متعال می‌فرماید: «لا اقسام يوم القيامة. ولا اقسام بالنفس اللوامة» [قیامت، ۱ و ۲] سوگند به روز قیامت و سوگند به نفس لوامه و سرزنشگر؛ شاید دلیل این نامگذاری آن باشد که نفس، صاحب خویش را پس از آلودن به کار زشت سرزنش می‌کند. (۳)
ج) نفس مطمئنه:

خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «يا ايها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية. فادخلي في عبادي و ادخلي جنتي» [فجر، ۲۷ الی ۳۰]. ای نفس قدسی مطمئن و آرام. به حضور پروردگار بازگرد که تو خوشنودی و او راضی است. پس در صف بندگان من در آی. و وارد بهشت من شو. نفس از آن جهت مطمئنه نامیده شده که روح انسان صاحب یقین، آرام و مطمئن است. در واقع مقصود از نفس مطمئنه، قلب مطمئن است که اضطراب تشویش خاطر و خیالات وهمیه و شیطانی در آن راه ندارد و در پناه خداوند متعال از شر هر شیطانی اعم از آنکه جن یا انسان، و یا خود آدمی باشد، در امان است.
د) نفس:

خداوند متعال می‌فرماید: «واذكر ربك في نفسك تضرعاً و خيفة و دون الجهر من القول بالعدو و الآصال و لا تكن من الغافلين» [اعراف، ۲۰۵]. پروردگارت را در دل خود با تضرع و پنهانی و بدون بلند کردن صدا در هر صبح و شام یاد کن و از غافلان مباش. «ربكم اعلم بما فی نفوسكم» [اسراء، ۲۵] پروردگارتان به آنچه در دل شماست آگاه‌تر است.
خداوند نفس را از آن جهت به این اسم نامید که نفس، عینیت شیء و واقعیت آن است و از آنجا که حقیقت انسان و انسانیت مبتنی بر روح و پایدار به آن است، پس گویی که نفس همان روح است. (۵)
ه) نفس اماره:

خداوند متعال می‌فرماید: «و ما ابرئى نفسى ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربى...» [یوسف، ۵۳]. و من نفسم را تهرئه نمى‌کنم، همان نفس بسیار به بدى فرمان مى‌دهد، مگر آنگاه که پروردگارم رحمت آورد. اما اگر بعد ناسوتى بر انسان چیره شود، آنگاه قرآن آن را نفس اماره مى‌خواند. (۶)

و اما موضوع بحث ما در مورد نفس سرکش یعنی نفس اماره مى‌باشد زیرا انسان دارای دو بعد است ۱ _ بعد روحانى ۲ _ بعد حیوانى، که اگر انسان آن بعد روحانى خود را تقویت کند و به آن پر و بال دهد انسان به جایی خواهد رسید که حتى ملائک هم نتوانند به آن درجات والای الهی برسند و این هم میسر و ممکن نخواهد شد مگر با در اختیار گرفتن نفس و به خدمت گرفتن آن در راهی که خداوند متعال خواستار آن می‌باشد و انسان باید بکوشد و هواهای نفسانی خود را بکوبد و تبدیل به صفات روحانى کند تا انسانیت انسان تحقق یابد.

نفس اماره:

نفس اماره دشمن درون است و مراد از نفس اماره همان بعد حیوانی انسان است که به آن تمایلات و غرایز هم گفته می‌شود، فلاسفه به آن جسم می‌گویند و عرفا آن را بعد حیوانی و ناسوتی می‌نامند. نفس اماره یعنی هوی و هوس، یعنی دلخواهی‌های بی‌جا، بقدری برای انسان خطرناک است که قرآن شریف زنگ خطر می‌زند و می‌فرماید مثل یوسف صدیق که می‌گوید اگر عنایت خدا نباشد نفس اماره مرا می‌برد. قرآن می‌فرماید: «و لقد هممت به و هم بها لو لا ان رءا برهان ربه...» [یوسف، ۲۴].

یعنی زلیخا تمایل به یوسف پیدا کرد یوسف هم تمایل به زلیخا پیدا می‌کرد اگر رافت و عنایت خدا و عصمت یوسف نبود، برهان در اینجا به معنی عصمت است یعنی اگر عصمت یوسف نبود نفس اماره او را هم می‌برد، یا وقتی که حضرت یوسف از دست زن‌ها نجات پیدا کرد می‌گوید:

«الا تصرف عني كيدهن اصب اليهن و اكن من الجاهلين» [يوسفه ٣٣]. یعنی خدایا اگر تو به فریادم نرسی شهوت جنسی و نفس اماره مرا می‌برد و من هم از افراد زیانکار جاهل محسوب می‌شوم. و این دو آیه شریفه زنگ خطر است برای هر زن و مردی اینکه بدانید که تمایلات و غرایز انسان را می‌برد، عنایت خدا، فعالیت و همت من، اینها همه باید جمع شود تا انسان بتواند از دست این دشمن خطرناک نجات پیدا کند. (۷)

قرآن و هوای نفس:

خداوند در مورد بلعم باعور می‌فرماید: «و لو شننا لرفعناه بها ولكن اخلد الى الارض و اتبع هواه» [اعراف، ۱۷۶]. و اگر می‌خواستیم وی را بالا می‌بردیم به وسیله آن (آیات) ولیکن او به زمین چسبید و از هوای خویش پیروی کرد؛ وی علم داشت ولی بر خلاف آن از هوای خویش پیروی کرد به دلیل آنکه در آیه قبل درباره او می‌گوید: «و اتل عليهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا» [اعراف، ۱۷۵]. یعنی: و بر ایشان بخوان خبر آنکس را که آیات خویش به وی دادیم؛ سبب انحراف او همین شد که از هوای خویش پیروی کرد و به مقتضای علم خویش عمل ننمود. در آیه دیگری می‌فرماید:

«و لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع هواه و کان امره فرطاً» [کهف، ۲۸]. یعنی: و پیروی مکن از آن کس که دلش را از یاد خویش غافل ساخته‌ایم و از هوای خود فرمان می‌برد و کار او از حد گذشته است؛ در آیه دیگری چنین آمده است:

«فلا یصدتک عنها من لا یؤمن بها و اتبع هواه فتردی» [طه، ۱۶]. یعنی: پس ترا از آن (قیامت) باز ندارد آن کس که به آن باور ندارد و هوای خویش دنبال کرده است که هلاک خواهی شد؛ در دو آیه خداوند می‌فرماید کسانی هوای نفس خود را «اله» خود قرار داده‌اند. یکی آنجا که فرموده است: «أرأیت من اتخذ الهه هواه أفانت تكون علیه وکیلاً» [فرقان، ۴۳]. یعنی: آیا دیده‌ای آن کس را که هوای خویش به خدایی گرفت پس آیا تو بر او نگهبان خواهی

بود؟ و دیگر آنجا که فرموده: «أفرأيت من اتخذ الهه هواه و اضله الله على علم و ختم على سمعه و قلبه و جعل على بصره غشاوة فمن يهديه من بعد الله افلا تذكرون» [جاثیه، ۲۳]. یعنی: پس آیا دیده‌ای کسی را که هوای خویش را خدای خود گرفته و خداوند او را با داشتن علم گمراه ساخته گوش و دل او را مهر زده و بر بینایی وی پرده نهاده پس چه کسی او را بعد از خداوند هدایت خواهد کرد؟ آیا توجه نمی‌کنید؟

برخی آیات پیروی هوا را در تعارض با هدایت در راه خدا دانسته و می‌فرماید: «فاحكم بين الناس بالحق و لا تتبع الهوى فيضلك عن سبيل الله» [ص، ۲۶]. یعنی: پس (ای داود) حکم کن (در) میان مردمان بحق و هوا را پیروی مکن که گمراه کند ترا از راه خدا؛ «فان لم يستجيبوا لك فاعلم انما يتبعون اهوائهم و من اضل ممن اتبع هواه بغير هدى من الله» [قصص، ۵۰]. یعنی: پس اگر اجابت نمی‌کند ترا بدان که آنان تنها هوای خویش را دنبال خواهند کرد و چه کسی گمراه‌تر از آن کس که از هوای خود متابعت کند بدون هدایتی (از جانب) خدا؛ در آیه دیگری خداوند متعال می‌فرماید: «ان يتبعون الا الظن و ما تهوى النفس و لقد جئناهم من ربهم الهدى» [نجم، ۲۲]. یعنی: جز گمان و آنچه را که نفس خواهد پیروی نمی‌کنند. در حالی که آمده بود آنان را از (سوی) پروردگارشان هدایت؛ که در این آیه نیز نوعی تعارض بین هوای نفس و پذیرش هدایت الهی گوشزد می‌شود.

در آیه دیگری شدت تعارض میان پیروی از هوای نفس و هدایتی که انبیاء آوردند تا آنجا که به تکذیب و قتل انبیاء می‌انجامد مورد یادآوری قرار گرفته می‌فرماید: «كلما جائكم رسول بما لا تهوى انفسكم استكبرتم ففریقا كذبتم و فریقا تقتلون» [مائده، ۷۰]. یعنی: پس آیا هرگاه پیامبری بیاورد به سوی شما چیزی را نفستان نمی‌خواهد استکبار می‌ورزید سپس گروهی را تکذیب می‌کنید و گروهی را می‌کشید؛ «و ان یروا آیه یعرضوا و یقولوا سحر مستمر و كذبوا و اتبعوا اهوائهم و كل امر مستقر» [قمر، ۲ و ۳]. یعنی: هرگاه آیه و معجزه‌ای ببینند اعراض می‌کنند

می‌گویند (این) سحری است مداوم و تکذیب و از خواسته‌های خویش پیروی کردند حال آنکه هر امری ثابت است؛ «واما من خاف مقام ربه و نهى النفس عن الهوى فان الجنة هي المأوى» [نازعات، ۴۰ و ۴۱]. یعنی: و اما آن کسی که از مقام پروردگارش ترسید و نفس را از خواسته‌ها بازداشت پس حقا بهشت پناهگاه اوست. (۸)

هواپرستی و گمراهی:

پیروی از هوای نفس از مهم‌ترین عوامل گمراهی است. در سخنان امیر مؤمنان علیه‌السلام در این باره رهنمودها و هشدارهایی فراوان می‌توان یافت که آنها را در چهار محور زیر گنجانده‌ایم:

نخست: در این محور، بخشی از سخنان امام جای دارد که به گونه‌ای کلی از سهم هواپرستی در گمراهی آدمی پرده برداشته است. امام بر رویارویی عقل و هوای نفس پای می‌فشارد و یاد می‌کند که هرگاه عقل بر هوای نفس پیروز شود، انسان به هدایت می‌رسد و هرگاه هوای نفس بر عقل چیره شود، انسان به ورطه ضلالت می‌لغزد. اینک به نمونه‌هایی از سخنان حضرت در این باره می‌نگریم:

۱ - الهوی شریک العمی: هوس شریک کوردلی است. (۹)

۲ - رحم الله رجلا نزع عن شهوته و قمع هوی نفسه فان هذه النفس أبعد شیء مزعا و إنها لا تزال تنزع الی معصية فی هوی: رحمت خداوند بر کسی باد که از شهوت‌هایش جدا شود و هوای نفس را سرکوب کند؛ زیرا نفس به سختی تسلیم می‌شود و پیوسته آدمی را به نافرمانی خدا و پیروی هوا برمی‌انگیزد. (۱۰)

۳ _ نگون بخت کسی است که هوای نفس و غرور فریض دهد و بداند که همنشینی با هوسبازان، ایمان را می‌زداید و آدمی را در حضور شیطان می‌نشانند. (۱۱)

دوم: پاره‌ای از رهنمودهای امام در این باره است که هرگاه عقل از قید و بند و حجاب هوای نفس رها گردد خطا نخواهد کرد و آدمی را به حق راه می‌نماید:

۱ _ کم من عقل اسیر تحت هوی امر: چه بسیار خردهایی که اسیر هوای نفس اماره- اند. (۱۲)

۲ _ شهد بذلك العقل إذا خرج من امر الهوی و سلم من علائق الدنيا: به بی‌اعتباری دنیا عقل گواهی می‌دهد، به شرط آنکه از اسارت هوای نفس برهد و از دلبستگی‌های دنیوی مصون ماند. (۱۳)

۳ _ العقل حسام قاطع فقاتل هواک بعقلک: عقل چون شمشیری برنده است پس با آن به مصاف هوای نفس درآیی. (۱۴)

سوم: در این بخش آن قسم از سخنان امام جای دارد که اثر زیان‌بار هوای نفس را در باب حکومت یاد می‌کند. برخی گفتارهای امام را در این باره می‌توان در عهدنامه مالک اشتر باز یافت و برخی دیگر را در نامه‌هایی که به والیان و حکمرانان خویش نگاشته است. در عهدنامه آمده است:

«فاملک هواک و سح بنفسک عما لا یحل لک فان السح بالنفس الاتصاف منها فیما احبت او کرهت»: مالک هوس خویش باش و بر نفس، بخیل و تنگ‌نظر؛ زیرا بخل ورزیدن بر نفس موجب می‌شود که انصاف را برگزیند؛ خواه خوشایندش باشد و خواه نباشد. (۱۵)

در نامه‌ای به اسود بن قظیبه، از فرماندهان سپاه، می‌نویسد:

اگر زمامدار در برخورد با مردم از امیال و خواهش‌های نفسانی پیروی کند، به راه عدالت نرفته است. با همه مردم یکسان رفتار کن و نفس خویش را برای فرمانبرداری از خدا، به انگیزه پاداش و رهایی از عقاب، به کار و کوشش انداز. (۱۶)

چهارم: در این محور، امام از این سخن می‌گوید که آدمی را نفس می‌فریبد و او می‌پندارد که دانا و عالم است و به بدعت و تحریف حقایق دست می‌زند و مردمان را نیز به گمراهی می‌برد.

«إنما بدءُ وقوعِ الفتنِ أهواءُ تتبعُ و احكامُ تبدعُ يخالفُ فيها كتابُ الله و يتولى عليها رجالُ رجالا على غيرِ دينِ الله»: هر آغاز فتنه‌ها همانا هوس‌هایند که از آنها پیروی کنند و احکامی که برخلاف کتاب خدا بر ساخته‌اند و مردانی را بر مردانی ریاست دهند بی‌نگریستنی به دین خدا. (۱۷)

نابینایان به ظاهر بینا:

آن جهان و آن نشئه چشم مخصوص به خود را لازم دارد. ای بسا در این جهان هستند کسانی که چشم دارند، ولی در آنجا نابینايند. قرآن می‌فرماید: «و من أعرض عن ذكرى فان له معيشةً ضنكاً و نحشه يوم القيامة اعمى قال رب لم حشرتنى اعمى و قد كنت بصيراً قال كذلك اتتك آياتنا فنسيتها و كذلك اليوم تنسى» [طهه ۱۲۴ الی ۱۲۶]. یعنی: هر کس از یاد من اعراض کند همانا معیشتش تنگ شود و روز قیامت او را نابینا محسور کنیم. او در آن حال گوید بار الهی چرا مرا نابینا محسور کردی و حال آنکه من بینا بودم؟ خدا به او فرماید: آری چرا آیات ما که برای هدایت تو آمد همه را به طاق فراموشی و غفلت نهادی؟ امروز هم تو را فراموش خواهند کرد؛ بنابراین باید در این دنیا ابزار و اندام مورد نیاز آنجا را فراهم کنیم و بهترین ابزار و اندام برای آن سرای باقی، همانا ایمان به معنای واقعی است. (۱۸)

قرآن و لذت طلبی:

قرآن کریم نه تنها وجود گرایش به لذت را در انسان انکار و پیا آن را محکوم نمی‌کند، بلکه یک سلسله از تعالیم خود را بر اساس این میل طبیعی انسان مبتنی می‌سازد و در روش تربیتی خود از وجود آن بهره می‌برد. قرآن به انسان وعده می‌دهد که اگر در زندگی راه الهی را

بیماید به لذت و سعادت جاودان می‌رسد و او را تهدید می‌کند که اگر از این راه منحرف شود و از دستورات الهی سرپیچی کند آینده‌ای تلخ، شقاوت‌بار و ناگوار در انتظارش خواهد بود، مبتلا به عذاب‌ها، رنج‌ها و بدبختی‌ها می‌شود، و سراسر قرآن پر است از بشارت و مزده به سعادت و لذت و یا انذار و تهدید از عذاب و شقاوت.

علاوه بر بیانات و تعبیر کلی، قرآن در بعضی آیات از تعبیر ویژه لذت استفاده کرده است در این آیه درباره بهشتی که به صالحان وعده داده شده می‌فرماید: «و فیها ما تشتهیه الانفس و تلذذ الاعین» [زخرف، ۷۱]. یعنی: در بهشت هر آنچه که انسانها بخواهند و چشمها لذت برند وجود دارد؛ «مثل الجنة التي وعد المتقون فیها انهار من ماء غیر آسن و انهار من لبن لم یتغیر طعمه و انهار من خمر لذة للشاربین» [محمد، ۱۵]. یعنی: بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده در آن نهرهایی است از آب گوارا و نهرهایی از شیر که هیچگاه مزه آن دگرگون نشود و جویهایی از شراب برای لذت بردن کسانی که می‌آشامند.

بهشتی که به شما وعده می‌دهیم و پاداش کارهای نیک شماست جایی خواهد بود که هر چه اشتها دارید، هر چه دوست دارید و هر آنچه که چشم‌هایتان از آن لذت برد در آنجا فراهم و در دسترس است. و آیات فراوانی از این قبیل می‌باشد. و در مقابل سعادت‌مندان درباره شقاوت‌مندان می‌گوید: «فاما الذین شقوا ففی النار لهم فیها زفیر و شهیق» [هود، ۱۰۶]. بنابراین اصل اینکه انسان طالب لذت باشد از نظر قرآن مورد تأیید و بی‌اشکال است چرا که این یک میل فطری و جبری است. البته بدیهی است که قرآن این میل را به رسمیت می‌شناسد ولی هیچگاه آن را یله و رها و افسار گسیخته آزاد نمی‌گذارد؛ بلکه آن را در جهت صحیح خود هدایت می‌کند و انسان را وعده می‌دهد به چیزی که لذت فوق‌العاده دارد. (۱۹)

لذت طلبی نکوهیده:

اکنون که معلوم شد قرآن وجود این میل را بد و نامطلوب نمی‌داند، جای طرح این پرسش است که با وجود این دید مثبت قرآنی، چرا گاهی از لذت طلبی مذمت و نکوهش شده است؟ و آیا وجود اینگونه نکوهش‌ها و مذمت‌ها با این دیدگاه قرآنی چگونه قابل جمع است. در پاسخ به این سؤال می‌گوییم: مذمت‌ها و نکوهش‌هایی که در این زمینه و در رابطه با این میل انجام شده است، به اصل لذت مربوط نمی‌شود تا با این دیدگاه قرآنی در تعارض باشد. بلکه منشأ این نکوهش‌ها چیزهای دیگری خواهد بود که در اینجا به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف) یکی از عوامل جنبی و عرضی عبارت است از غفلت کردن و فراموش نمودن لذت‌های ارزنده‌تر و مطلوب‌تر، به لحاظ تمرکز و غرق شدن در لذایذ آنی و لحظه‌ای زودگذر و توجه بیش از حد به هوسهای کم ارزش‌تر.

ب) دومین عامل جنبی که منشأ نکوهش لذت می‌شود عبارت است از رفتن به طرف لذایذ بی‌اهمیت و غرق شدن در هوسهای پست و کم‌ارزش به خاطر لذت‌گرایی افراطی و تن ندادن به سختی و کار و تلاش. انسان که فکر می‌کند می‌تواند زندگی بدون سختی و زحمت داشته باشد و براساس علاقه افراطی که به لذت دارد می‌خواهد از هر چیزی که موجب رنج و مشقت می‌شود فرار کند غرق در لذت‌های پست و هوس‌های کم‌اهمیت و به همان میزان کم ارزش می‌شود غافل از اینکه این زندگی دنیا را خداوند توأم با رنج و سختی و کار و کوشش قرار داده و بدون زحمت و مشقت نیست. لذت‌هایی که انسان در این عالم دنبال می‌کند مقدماتی دارد که تحصیل آنها توأم با رنج است و به قول معروف «می‌بایست رنجی کشید تا به لذتی رسید». و یا به قول شاعر:

نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد.

قرآن کریم می‌فرماید: «لقد خلقنا الانسان فی کبد» [بلد، ۴]. یعنی: محققاً انسان را در رنج و زحمت آفریدیم و زندگی انسان را در کار و مشقت قرار دادیم؛ حال اگر کسی به خاطر فرار از کار و تلاش و زحمت و تبلی و تن پروری و لذت‌گرایی افراطی برای آنکه پیوسته بلمد و

خود را به درد سر نیندازد اصولاً از آن لذایذ والا چشم‌پوشی کرد و غرق در لذایذ پست و بی-اهمیت شد که نیاز به رنج و تلاش زیاد ندارد و سهل الوصول‌تر است، اینچنین لذت‌گرایی، به خاطر این مسأله جنبی مورد مذمت و نکوهش قرار خواهد گرفت.

ج) کوتاهی در شکوفا نمودن استعداد درک لذت‌های والای انسانی و اکتفا کردن به لذت-های طبیعی خودجوش نیز عامل جنبی سومی است که منشأ نکوهش لذت می‌شود. انسان از آغاز پیدایش خود، لذت‌های خودش را نمی‌شناسد و از اول استعداد درک همه لذت‌ها را ندارد. او در کودکی ابتدا فقط لذت خوردن و آشامیدن را درک می‌کند، پس از آن به تدریج لذت بازی را نیز می‌شناسد و هنگامی که به سن بلوغ رسید، لذت جنسی را نیز در کنار آنها درک خواهد کرد. (۲۰)

خداوند در قرآن می‌فرماید: «بل توثرون الحیاة الدنیا و الآخرة خیر و ابقى» [اعلی، ۱۶ و ۱۷]. یعنی: بلکه زندگی دنیا را برمی‌گزینند در صورتی که زندگی آخرت بهتر و بادوام‌تر است؛ «تریدون عرض الدنیا و الله یرید الآخرة» [انفال، ۶۷]. یعنی: شما نعمتهای دنیا را طلب می‌کنید و خداوند آخرت را می‌خواهد؛ «من کان یرید العاجلة عجلنا له فیها ما نشاء لمن ترید ثم جعلنا له جهنم یصلیها مذموما مدحورا و من اراد الآخرة و سعی لها سعیها و هو مؤمن فاولئك کان سعیمهم مشکورا» [اسراء، ۱۸ و ۱۹]. یعنی: آنان که طالب دنیا باشند ما در دنیا هر آنچه که خود بخواهیم و برای آن کس که خود می‌خواهیم پیش می‌فرستیم سپس جهنم را قرار داده‌ایم تا او را در حالی که نکوهیده و مردود شده است بسوزاند و آنان که آخرت را طلب نمودند و کوشش لازم را برای رسیدن به آن مبذول داشتند در حالی که مؤمن بودند سعیشان ارج نهاده می‌شود.

به هر حال بر ما لازم است لذت‌های بهتر را بر لذت‌های کم ارزش‌تر مقدم بداریم.

هوس‌مداری و حاکمیت فساد:

در قرآن کریم به منظور ارائه خطر آیات فراوانی وجود دارد. مانند: «و لو اتبع الحق اهلهم لفسدت السموات و الارض و من فیهن» [مؤمنون، ۷۱]. یعنی: اگر حق و حقیقت تابع هوس هوس‌مداران باشد نظام کیهانی به هم می‌خورد؛ اگر مسائل قانونی و حقوقی تابع هوس اینها باشد نه تنها زمین فاسد می‌شود، بلکه فساد به آسمانها هم سرایت می‌کند و اگر روزی بشر بر اثر پیشرفت علم توانست در آسمانها هم کاری انجام دهد و در منظومه‌های شمسی نیرو پیاده کرده و زندگی کند، آنجا هم مثل زمین فاسد خواهد شد.

قرآن در بحثی دیگر می‌فرماید: «ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس» [روم، ۴۱]. یعنی: تبهاران نه تنها خشکی‌ها را به تباهی کشیده‌اند بلکه دریاها را هم آلوده کرده‌اند. چنانکه در جنگ خلیج فارس دریا هم آلوده شد و انسان معاصر با داشتن قانون محیط سالم و زیست در اثر نداشتن اخلاق نه در خشکی به سلامت زیست و نه در دریا از سلامت بهره برد. ذات اقدس خداوند، این فساد را هم گوشزد کرد، باز می‌فرماید: «و لو لا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض» [بقره، ۲۵۱]. اگر نیروهای الهی در جامعه زندگی نکنند، تبهاران همه زمین را تباه می‌کنند. و در جای دیگر می‌فرماید: «و لو لا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یذکر فیها اسم الله کثیرا» [حج، ۴۰]. یعنی: اگر به وسیله مردان فداکار و نستوه الهی جلو تهاجم و تجاوز متجاوزان گرفته نشود، مراکز مذهب ویران می‌شود.

این چهار آیه نشان می‌دهد که اگر افراد جامعه از رذیلت آزاد نشوند، هرگز توان تشکیل مدینه فاضله را نخواهند داشت و انبیاء که یکی از اهداف اصیل آنها تأمین و تأسیس مدینه فاضله است. در کمال دقت بررسی کرده‌اند که این هدف جز با انسان‌شناسی و تهذیب روح و اخلاق، میسر نیست. (۲۱)

تجلی شیطانی نفس در قرآن:

«و اما من خاف مقام ربه و نهى النفس عن الهوى فان الجنة هي المأوى» [نازعات، ۴۰ و ۴۱].

یعنی: کسی که از خدا ترسید و جلوی هوای نفس را گرفت بهشت جایگاه اوست در اینجا صحبت هوس برای نفس مطرح است و در برابر هوس نفس، بهشت قرار دارد. یعنی اگر هوای نفس متابعت شد دیگر بهشت در کار نیست. پس، دقیقاً آن رویه ساقط کننده و آن رویه منفی کار و آن جاذبه شهوانی و حیوانی و پست انسان است که از آن به هوای نفس تعبیر شده است. کسی که از خدا ترسید هوای نفس را سرکوب می‌کند و کسی که هوای نفس را سرکوب کرد به بهشت وارد می‌شود. پس معلوم می‌شود مسئله بهشت و ترس از خدا با مسئله هوای نفس منافات دارد. نفس با آن رویه حیوانی، شهوانی ساقط کننده و اسارت‌بار است که انسان را از خدا باز می‌دارد و از بهشت هم باز می‌دارد.

«و من يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون» [حشر، ۹]. یعنی: کسانی که از حرص نفس و از شهوت شوق و علاقه به مال دنیا خودشان را حفظ کنند چنین مردمی رستگار هستند؛ اینجا در برابر فلاح و رستگاری، شح نفس و حرص نفس قرار گرفته است. یعنی اگر چنانچه انسان اسیر هوس نفس شد دیگر رستگاری و آزادگی و راه تکامل پویندن در کار نیست، با همان تعبیری که از فلاح در بحث قبل کردیم که فلاح نوعی آزادگی، رها شدن و وارستگی از قید اسارت‌ها است. معلوم می‌شود که شح نفس باعث ذلت و بردگی و اسارت است. پس نفس در آیه در رویه شیطانی و در رویه خاکی‌اش متجلی شده است.

«و ما ابرئى نفسى ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربى ان ربى غفور رحيم» [يوسف، ۵۳]. یعنی: و من نفسم را تیرئه نمی‌کنم، همانا نفس بسیار به بدی فرمان می‌دهد، مگر آنگاه که پروردگارم رحمت آورد؛ «و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه...» [ق، ۱۶]. یعنی: ما انسان را آفریدیم و می‌دانیم که نفسش چه وسوسه‌هایی برای او پیش می‌آورد و چگونه او را وسوسه می‌کند.

وسوسه یعنی نوعی فریب که در درون انسان پدیدار می‌گردد، نوعی تصورات که در ذهنی پیدا می‌شود که این خاطرات و تصورات جاذبه و تمایل به سوء را کم‌کم اشباع و تغذیه می‌کند، تا وقتی که این تمایل قوی‌تر و قوی‌تر می‌شود و به دنبال این تمایل قوی، به سوی کار زشت و کار بد کشانده می‌شود. (۲۲)

ظهور ملکات در قیامت:

لطایف از تفسیر این آیه برمی‌آید که به بدان اشاره می‌کنیم: «قل کل يعمل علی شاکلته» [اسراء، ۸۴]. کیفر در دوزخ، محصول عقاید و ملکاتی است که دائماً حضور و ظهور دارند، به دنبال هر خیال و فکر عاطفی که تبهکار دوزخی، در دل و سر خود می‌پروراند، وجود برزخی یا اخروی مناسب با همان نشئه آخرت پدید می‌آید مثلاً مار و عقرب تازه‌ای پیدا می‌شود و از هر چه می‌ترسد گرفتار همان خواهد شد. اگر به ذهنش شعله افروخته‌تر صورت یافت، فوراً همان شعله افروخته‌تر ظهور می‌کند! چنانچه درباره بهشتیان نیز آمده: «لهم ما یشاؤون فیها و لدینا مزید» [ق، ۳۵]. یعنی: هر چه بخواهند حاصل می‌شود.

مردان بهشتی در دنیا هم که بودند جز به خیر، صلاح و فلاح نمی‌اندیشند در بهشت هم که هستند جز به آنها نمی‌اندیشند محصول آن اندیشه‌ها و باورها جز «جنات تجری من تحتها الانهار» نخواهد بود.

دوزخیان که تبهکاران دنیا بودند در دنیا جز به مکر و خدعه، کینه و نیرنگ نمی‌اندیشیدند در آخرت نیز همان ملکات ظهور می‌کند آرا و افکار آنها جز تباهی چیز دیگر نیست. و محصول ظهور آن ملکات هم «نار الله الموقدة، التي تطلع علی الافئدة» [همزه، ۶ و ۷] است آنها در دنیا دائماً در فکر سرکوب دیگران بودند و همین حقیقت در قیامت در قلب آنها می‌گذرد و در نتیجه «و لهم مقامع من حديد» [حج، ۲۱] می‌گردد و بر سر آنان کوفته می‌شود. این عذاب‌ها گذشته از اینکه روحی است، حسی نیز هست؛ غذایی است که پوست و گوشت را می‌-

سوزاند و به صورت پتک درمی‌آید و صدای پتک شنیدنی است. این از لطیف‌ترین نمونه‌های تفسیر قرآن به قرآن است که تهذیب و روح اخلاق را هم به دنبال دارد. (۲۳)

اشتهال قوای تحلیل شده:

قوا و شئونی که خدای سبحان آنها را به عنوان نعمت و ودیعت الهی به انسان مرحمت کرده اگر به صورت صحیح مورد استفاده قرار نگیرد، به سان امواج آتش، ظهور می‌کند: « نار الله الموقدة. التي تطلع علی الافئدة» [همزه، ۶ و ۷]. فؤاد یا قلب که امری مجرد و معنوی است بر اثر تعدیل نکردن این نیروها مشتعل خواهد شد و شعله آن، همه شئون هستی بشر را خاکستر می‌کند؛ چنان که اگر قوا تعدیل شوند قلب گلستان خواهد شد و انسان گذشته از بوستان بیرون در درون خود نیز روح و ریحان می‌شود: «و اما من كان من المقربین. فروح و ریحان و جنة نعیم» [واقعه، ۸۸ و ۸۹]. اگر عقل فرزانه در انسان ظهور نکند، جهل فرومایه به جای عقل می‌نشیند و جهالت، خود آفت است و اگر صبر و حلم و بردباری در انسان، جایگزین نشود، غضب که خود آتشی موج است به جای حلم می‌نشیند و اگر عفت و پاکدامنی در جان انسان رسوخ نکند، شهوت به جای آن می‌نشیند که خود، آتشی موج است. هر کدام از اینها که به صورت شعله درآمده باشد قبل از این که دیگری را بسوزاند از خودسوزی شروع می‌کند و این ویژگی آتش است. (۲۴)

نمای رذایل اخلاقی:

در برابر فضیلت‌ها و نمای متصل آنها، رذایل اخلاقی نیز دارای ثمرات تلخی است که از همه مهم‌تر، نمای متصل و منفی آنهاست. یعنی کسی که از هدایت و شکر و ایمان و علم الهی فاصله گرفت، جان او تدریجاً پژمرده و فرسوده می‌شود و بیان درختی که خود دچار آفت گشته است، به سوی نابودی می‌گراید.

آنان که سلامت انسانی خویش را ستمکارانه از بین می‌برند و قلب الهی خود را با پلییدی گناه و طغیان بیمار می‌کنند جانشان دچار رشد منفی می‌شود، و از جهت آلودگی، افزایش می‌یابند و سرانجام نیز در عین کفر به خدا از دنیا رخت برمی‌بندند: «و اما الذین فی قلوبهم مرض فزادهم رجسا الی رجسهم و ماتوا و هم کافرون» [توبه، ۱۳۵]. تقابل ظالمانه در برابر انبیای الهی نیز همین ثمر خطرناک را برای جان انسان در پی دارد مثلاً قوم نوح علیه السلام پس از صدها سال تلاش تبلیغی این پیامبر بزرگ، رشد کردند اما نه به سوی خدا بلکه در روگردانی از هدایت الهی. چنانچه حضرت نوح به پیشگاه خداوند عرضه داشت که دعوت شبانه‌روزی من جز در مسیر فرار از حق چیزی بر آنان نیفزود. «فلم یزدهم دعائی الا فرارا» [نوح، ۶]. خداوند تو نیز افزایشی غیر از هلاکت و عذاب دردناک بر این ستمکاران روا مدار: «و لا تزد الظالمین الا تباراً» [نوح، ۲۸].

پس فرار از خدا و ستم به نفس تنها ثمرات بیرونی انسان را از بین نمی‌برد بلکه همچون جذام به جان انسان می‌افتد و از درون او را نابود می‌سازد. یعنی ظالمان خود را، آنان از مسیر رحمت الهی دور می‌کنند که قرآن یعنی شفای همه دردهای مؤمنان هم، آنان را سودی نمی‌بخشد، بلکه بر خسارت جانی آنها می‌افزاید: «و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا خساراً» [اسراء، ۸۲].

سخن از افزایش خسارت در آنان نیست کلام در افزایش گوهر وجودی آنان به لحاظ خسارت است. یعنی گوهر ذات آنان را در جهت فساد، افزایش می‌دهد، چنانچه در قیامت برخی مثل عالمان بی‌عمل در اثر همین گوهر تباه افزوده و تأثیر این تباهی توده مردم، چنان‌اند که جهنمیان از بوی بد آنان در عذاب خواهند بود.

از این رو برخی هشدار داده‌اند که اگر علما به گردآوری مال حلال مشغول شوند، عوام به مال‌های شبهه‌ناک رو می‌آورند و اگر عالم، مال شبهه‌ناک بخورد، عامی به خوردن مال حرام

می پردازد و اگر عالم به مال حرام رو آورد، عامی کافر می شود، یعنی مال حرام خوردن را حلال شمرده و کافر خواهد شد. (۲۵)

گناه و تعدیل غرایز:

مرد عربی خدمت امام حسین (ع) آمده و گفت: «یابن رسول الله عظمی بکلمتین» یعنی ای فرزند رسول خدا، مرا با دو جمله نصیحت بفرما. امام علیه السلام در جوابش فرمود: «من حاول امرا بعصیة الله فهو افوت لما یرجوا و اسرع لما یحذر» هر کس از راه گناه بنخواهد چیزی را به دست بیاورد، حتماً ناامید می شود. و یک وقت متوجه می شود که دوان دوان بر ضد مطلوب خود می رفته است.

انسان دارای غرایزی می باشد. این غرایز و تمایلات از نظر اسلام حتماً باید ارضاء و تعدیل بشود. در اسلام اگر کسی بنخواهد یکی از تمایلاتش را بکشد و از بین ببرد، ممنوع است. قرآن این ممنوعیت را بیان می کند و از نظر روایات اهل بیت و سیره پیامبر و ائمه طاهرین علیهم السلام نیز ممنوع می باشد. قرآن شریف می فرماید: «و ابتغ فیما آتیک الله الدار الآخرة و لا تنس نصیبک من الدنیا» [قصص، ۷۷]. یعنی پروردگار عالم، نعمتهایی از قبیل عمر، سلامتی، عقل و جوانی داده است. از همه آنها برای آخرت استفاده کن اما دنیا را هم فراموش نکن. یعنی تمایلات و غرایزی را که در تو نهاده شده فراموش مکن. «و لا تنس نصیبک من الدنیا»

قرآن کریم با زبان اعتراض به رهبانیت می فرماید: «قل من حرم زینة الله التي اخرج لعباده و الطیبات من الرزق» [اعراف، ۳۲]. یعنی ای پیغمبر، به اینها که مقام رهبانیت را ترجیح می دهند بگو، چه کسی زینت های دنیا را که خدا برای بندگانش آفریده، حرام کرده است رزق خوب و طیب برای شما آفریده شده.

مرحوم فیض در تفسیر صافی نقل می کند که: به پیامبر خبر دادند که سه نفر از اصحاب شما به واسطه آیه عذابی که نازل شده ترسیده و رهبانیت اختیار کرده اند یکی از آنها عهد کرده

که دیگر با زن تماسی نداشته باشد. دیگری عهد کرده غذای لذیذ نخورد. و سومی عهد کرده با مردم تماس نداشته باشد. اینها زندگی را رها کرده و به بیابان رفته‌اند و به عبادت مشغولند. پیامبر (ص) از این خیر ناراحت شد بی‌موقع دوان دوان به مسجد آمد. بقدری ناراحت بود که به یک طرف عبایش که روی زمین افتاده بود توجه نداشت با چنین حالتی به مسجد آمد. بی‌موقع مؤذن فریاد زد «الصلوة جامعه» همه مردم جمع شدند. پیامبر اکرم به منبر رفت اما نشست. روی پله اول ایستاد و فرمود: «مردم من که پیامبر شما هستم غذای لذیذ می‌خورم، با زن تماس دارم، و در اجتماع با مردم نیز رابطه دارم. پس هر کس چنین نباشد قطعاً مسلمان نیست. نظیر این آیات و روایات در اسلام فراوان است.

انسان از دو راه می‌تواند تمایلاتش را ارضا کند: ۱- راه حلال، ۲- راه گناه، اما این دو راه خیلی با هم تفاوت دارد. غرایز اگر از راه مشروع و معقول ارضا شوند با برکت و مبارک می‌باشند. راستی انسان به هر کجا که بخواهد، می‌تواند برود. و راه واقعی تکامل انسان نیز همین است که غرایز را از راه حلال تعدیل و ارضا کند. و اما اگر از راه گناه شد، مسلم به جایی نمی‌رسد قرآن و روایات و تاریخ حاکی از همین مطلب است و وقایع و موارد زیادی هم در طول تاریخ وجود داشته‌اند که از راه گناه نتوانسته‌اند به مطلوب خود برسند یکی از آنها، عمر سعد در جریان کربلا می‌باشد. (۲۶)

محاسبه و مراقبه نفس:

حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید: «من حاسب نفسه ریح و من غفل عنها خسر و من خاف امن» کسی که به محاسبه خودش بپردازد سود می‌برد، صبر نکند که دیگران به حسابش برسند و مردم درباره‌اش قضاوت کنند، صبر نکند تا آن روزی که روی مردم با او باز شود و اعمال و ناشایستی‌هایش را بگویند. خودش حساب خود را بکند و مراقب نفس و اقتصادگر از خود باشد «و من غفل عنها خسر» و کسی که از محاسبه نفس غافل بماند ضرر می‌کند. «و من

خاف امن» و کسی که از لغزش بترسد، و حالت اضطراب و مراقبت و خوف سازنده داشته باشد به امنیت و آرامش روح می‌رسد. کسی که در برابر هر لغزش و گناه و انحرافی بی‌پروا باشد، سرانجام، روزی به شدت آشفته و بیچاره و رسوا می‌شود. «و من اعتبر ابصر و من ابصر فهم و من فهم علم» و کسی که از گذشته‌ها و کار دیگران و کار خودش پند بگیرد و مرتب حساب کند و به ارزیابی و نقادی بنشیند، بینا و شکوفا می‌شود و کسی که بصیرت یافت، می‌فهمد و کسی که فهمید، آگاه می‌شود. کسی که آگاه شد دیگر راه را یافته است و از آن تاریکی و ظلمات و ضلالت بیرون می‌آید.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «حاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا و زنوا قبل ان توزنوا و تجهزوا العرض الاكبر» یعنی به حساب خودتان برسید قبل از آنکه به حسابتان برسند و خویش را بسنجید قبل از آنکه دیگران شما را بسنجند. قبل از آنکه میزان عدل الهی شما را وزن و ارزیابی کند. و بگوید که خبر نیست، او هم گرفتار خود و مطامع خویش بود، انسان خود را ارزیابی کند و برای روزی که اعمال شما در پیشگاه عدل الهی عرضه شود آماده باشید. (۲۷)

انسان آنگاه احساس می‌کند که چقدر زبون و کوچک است و چقدر لغزش دارد. معیار، معیار الهی و میزان، میزان عدل الهی است. به جای آنکه در آن «یوم الندامة» و «یوم الحسرة» این حسرت و ندامت برای انسان پیدا شود، در این دنیا پیدا شود تا قابل جبران باشد. (۲۸)

وجود ارتباط بین اعمال انسان و حوادث این جهان _ آثار خارجی اعمال:

یکی از احکام اعمال این است که بین اعمال انسان و حوادثی که رخ می‌دهد ارتباط هست البته منظور ما از اعمال تنها حرکات و سکناات خارجی‌ای است که عنوان حسنه و سیئه دارند، نه حرکات و سکنااتی که آثار هر جسم طبیعی است. به آیات زیر توجه فرمایید: «و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر» [شوری، ۳۰]. یعنی: و آنچه مصیبت به شما می‌-

رسد به خاطر کارهایی است که به دست خود کرده‌اید، البته خدای تعالی از تأثیر بسیاری از کارهای شما جلوگیری می‌کند؛ «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم و إذا اراد الله بقوم سوء فلا مرد له» [رعد، ۱۲]. یعنی: به راستی خداوند هیچ قومی را سلب نمی‌کند و وضع آنها را تغییر نمی‌دهد تا خودشان وضع خود را تغییر دهند، و چون خدا برای قومی بدی بخواهد دیگر برگشتی برایش نیست. «ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس. لیذیقهم بعض الذی عملوا لعلهم یرجعون» [روم ۴۱]. یعنی: فساد در خشکی و تری زمین اگر پیدا شد به خاطر اعمالی است که مردم کردند، تا خدا بعضی از آنچه را که کردند به ایشان بچشاند. تا شاید برگردند. «و لو أن أهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و لکن کذبوا فاخذناهم بما کانوا یکسبون» [اعراف، ۹۵]. یعنی: اگر اهل بلاد ایمان می‌آوردند، و تقوی پیشه می‌کردند. ما برکتهایی از آسمان بر آنان می‌گشودیم ولیکن تکذیب کردند و ما به جرم ایشان گرفتیم. «ذلک بان الله لم ینک مفران نعمه انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم» [انفال، ۵۳]. یعنی: و این بدان جهت است که خدا هرگز چنین نبوده که نعمت قومی را تغییر دهد، و به عذاب مبدل سازد، مگر وقتی که آنان وضع خود را تغییر داده باشند.

از سوره روم آیه ۴۱ منظور از بحر و بر همه روی زمین است و مراد از فساد در زمین مصایب و بلاهای عمومی است که یکی از منطقه‌ها را گرفته و مردم را نابود می‌کند، مانند زلزله، نیامدن باران، قحطی، مرض‌های مسری، جنگ‌ها و غیره. و این گرفتاری و مصیبت به خاطر (بما کسبت ایدی الناس) است یعنی بخاطر اعمال خود انسان‌ها می‌باشد. (۲۹)

آثار گناهان در فرد و جامعه:

اگر یکی از امور فردی انسان در اجتماع رواج پیدا کند بقای آن امر و زوالش و تأثیرش نیز مبدل می‌شود. مثلاً عفت که یکی از امور آدمی و بی‌عفتی امر دیگری از آدمی است مادام که فردی است یک نوع تأثیر در زندگی فرد دارد مثلاً آنکه دارای خلعت و بی‌عفتی است مورد

نفرت عموم قرار می‌گیرد و مردم حاضر نیستند با او ازدواج کنند و اعتمادشان نسبت به او سلب می‌شود دیگر او را امین بر هیچ امانتی نمی‌سازند این در صورتی است که فرد بی‌عفت بوده و جامعه با او مخالف باشد.

و اما اگر همین بی‌عفتی اجتماعی شد یعنی جامعه موافق با بی‌عفتی گردید تمامی آن محذورها از بین می‌رود و دیگر بقای ندارد چون دیگر افکار عمومی چنان احکامی ندارد.

البته این تنها در در مورد احکام اجتماعی است و اما احکام وضعی و طبیعی بی‌عفتی به جای خود باقی است، نسل را قطع می‌کند و امراض مراقبتی می‌آورد و مفسد اخلاقی و اجتماعی دارد از جمله مفسد اجتماعی این است که انساب و دودمان‌ها را در هم و بر هم می‌سازد، انشعاب‌های قومی باطل می‌شود پس بهر حال جامعه دچار بحران و تباهی می‌شود و انسانیت دیگر در کار نخواهد بود. (۳۰)

نمونه‌ای از آیات در مورد نفس:

۱ _ «... افکلما جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم...» [بقره ۸۷]. یعنی: آیا این پیامبران بزرگ با این برنامه‌های سازنده، هر کدام مطلبی بر خلاف هوای نفس شما آورد، در برابر او استکبار نمودید و زیر بار فرمانش نرفتید.

۲ _ «... و احضرت الانفس الشح و ان تحسنوا و تتقوا فان الله کان بما تعملون خبیرا...» [نساء ۱۲۸]. یعنی: مردم ذاتا و طبق غریزه حب ذات، در امواج بخل قرار دارند اگر مراقب اعمال و کارهای خود باشید از مسیر حق و عدالت منحرف نشوید، خداوند از همه اعمال شما آگاه است.

۳ _ «فطوعت له نفسه قتل اخیه فقتله فاصبح من الخاسرین» [مائده، ۳۰]. یعنی: سرانجام نفس سرکش قابیل او را مصمم به کشتن برادر کرد و او را کشت و بر اثر این عمل زیانکار شد.

۴ _ «... كلما جاءهم رسول بما لا تهوى انفسهم فريقا كذبوا و فريقا يقتلون» [مائده، ۷۰].
یعنی: هر زمان پیامبری دستور بر خلاف تمایلات و هوی و هوسهای آنها می‌آورد جمعی را تکذیب می‌کردند و جمعی را که با تکذیب نمی‌توانستند از نفوذشان جلوگیری کنند به قتل می‌رساندند.

۵ _ «ذلك بان الله لم يك مغيرا نعمة انعمها على قوم حتى يغيروا ما بانفسهم وان الله سميع عليم» [انفال، ۵۳].
یعنی: اینها همه به خاطر آن است که خداوند هر نعمت و موهبتی را به قوم و ملتی ببخشد هیچ‌گاه آن را دگرگون نمی‌سازد مگر این‌که خود آن جمعیت دگرگون شوند و تغییر یابند. و خداوند شنوا و داناست.

۶ _ «و لو شئنا لرفعناها بها ولكنه اخلد الى الارض و اتبع هويه» [اعراف، ۱۷۶].
یعنی: و اگر می‌خواستیم و به وسیله آن آیات و علوم مقام والا بدهیم و او به پستی گراید و از هوای نفس پیروی کرد.

۷ _ «... انما يريد الله ليعذبهم بها في الحيوٰة الدنيا و تزهق انفسهم و هم كافرون» [توبه، ۵۵].
یعنی: خدا می‌خواهد به این وسیله آنان را در زندگی دنیا معذب کند و بخاطر دلبستگی فوق العاده به این امور در حال کفر و بی‌ایمانی بمیرند؛ در اینجا نفس به معنای جان آمده است.

۸ _ «و ما ايرئ نفسى ان النفس لامارة بالسوء» [يوسف، ۵۳].

۹ _ «... ان الله لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم...» [رعد، ۱۱].

۱۰ _ «... و لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذكرنا و اتبع هوايه» [كهف، ۲۸]

۱۱ _ «ارأيت من اتخذ الهه هويه...» [فرقان، ۴۳].

۱۲ _ «اقرأيت من اتخذ الهه هويه» [جاثية، ۲۳].

۱۳ _ «و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه...» [ق، ۱۶].

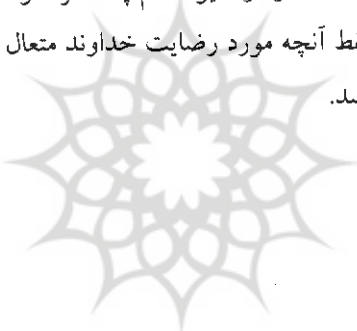
۱۴ _ «و من يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون» [حشر، ۹].

۱۵ - «...ان يتبعون الا الظن و ما تهوى الانفس...» [نجم، ۲۳].

۱۶ - «و اما من خاف مقام ربه و نهى النفس عن الهوى» [نازعات، ۴۰].

نتیجه:

انسان موجودی است دو بعدی: ۱ - بعد روحانی ۲ - بعد حیوانی؛ و اما برای رسیدن به سعادت حقیقی باید بعد حیوانی و نفسانی را سرکوب کرد و اما سرکوب آن اینگونه است که آن را از راه حلال تأمین کنیم و جلوی سرکشی و طغیان و انحراف آن را بگیریم زیرا اگر رها شود و طغیان کند این نفس اماره انسان را از حیوان هم پست تر خواهد کرد پس ما باید این نفس را تربیت کنیم تا آنجا که فقط آنچه مورد رضایت خداوند متعال است انجام دهد پس تهذیب آن لازم و ضروری می باشد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع و مؤاخذ:

- (۱) آیت الله محمدی گیلانی، درسهای اخلاق اسلامی، تهران نشر سایه، ص ۱۲۸
- (۲) آیت الله حسین مظاهری، کاوشی نو در اخلاق اسلامی، ترجمه محمود ابوالقاسمی، مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر، ج ۱، ص ۱۴۶
- (۳) همان، ص ۱۴۶
- (۴) همان، ص ۱۵۰
- (۵) همان، ص ۱۵۱
- (۶) همان، ص ۱۵۲
- (۷) استاد حسین مظاهری، جهاد با نفس، انجمن اسلامی معلمان قم، ج ۴، ص ۹۷
- (۸) مصباح یزدی، اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۱۹۶
- (۹) نهج البلاغه، نامه ۳۱
- (۱۰) نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶
- (۱۱) نهج البلاغه، خطبه ۸۶
- (۱۲) نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱
- (۱۳) نهج البلاغه، نامه ۳
- (۱۴) نهج البلاغه، حکمت ۴۲۴
- (۱۵) نهج البلاغه، نامه ۵۳
- (۱۶) نهج البلاغه، نامه ۷۱
- (۱۷) نهج البلاغه، خطبه ۵۰
- (۱۸) آیت الله محمدی گیلانی، درسهای اخلاق اسلامی، ص ۲۱۹
- (۱۹) مصباح یزدی، اخلاق در قرآن، ج ۲، ص ۱۸۸
- (۲۰) همان، ص ۱۹۲
- (۲۱) آیت الله جوادی آملی، تفسیر موضوعی، ج ۱۰، ص ۲۳۲
- (۲۲) شهید محمد جوادی باهنر، انسان و خودسازی، ص ۳۸
- (۲۳) آیت الله جوادی آملی، تفسیر موضوعی، ج ۱۰، ص ۱۷۷
- (۲۴) همان، ص ۱۷۸
- (۲۵) همان، ج ۱۴، ص ۱۹۲

- (۲۶) استاد حسین مظاهری، جهاد با نفس، ج ۱، ص ۲۳
- (۲۷) بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۷۳
- (۲۸) شهید دکتر محمد جواد باهنر، انسان و خودسازی، ص ۱۵۴
- (۲۹) علامه طباطبایی، ترجمه المیزان، ج ۲، ص ۲۷۱
- (۳۰) همان، ج ۲، ص ۶۴۳
- دیگر منابع و مواخذ:
- (۳۱) قرآن کریم
- (۳۲) تفسیر نمونه.....آیت الله مکارم شیرازی
- (۳۳) اخلاق اسلامی.....آیت الله حسین مظاهری
- (۳۴) عوامل کنترل غرائز در زندگی انسان.....آیت الله حسین مظاهری
- (۳۵) خود سازی.....ایراهم امینی
- (۳۶) دانشنامه امام علی علیه السلام.....علی اکبر رشاد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی